

شہید حمید انبار کی



سامانہ جامع سرداران و دوہزار شہید استان بوشہر

محمد	نام پدر
۱۳۵۰/۰۶/۳۱	تاریخ تولد
بوشهر - تنگستان	محل تولد
۱۳۶۷/۰۴/۰۴	تاریخ شهادت
جزیره مجنون	محل شهادت
تک تیر انداز	مسئولیت
بسیج	نوع عضویت
	شغل
	تحصیلات
روستای انبارک	مدفن

زندگینامه

در تاریخ ۳۱/۶/۵۰ در روستای انبارک تنگستان چشم به جهان گشود و در دامن پدر و مادری با تقوا پرورش یافت و با وجود محرومیت های زندگی در روستا، رشد خود را آغاز نمود. در میان اقوام از محبت های والایی برخوردار بود تا اینکه به سن ۶ سالگی رسید و وارد دبستان هجرت انبارک گردید. نامبرده در دبستان بر اثر برخورد های کودکانه و محبت آمیزی که دارا بود از نظر معلمین و شاگردان به شاگرد نمونه لقب پیدا نمود. و چنان در درس های خود فعال و کوشا بود که دوران ابتدایی را به خوبی در روستا به پایان رسانید و جهت ادامه تحصیل وارد مدرسه راهنمایی شورکی گردید و پس از گذراندن نیمه سال تحصیلی قصد رفتن به جبهه را نمود و پس از گذراندن دوره آموزشی در اردوگاه قدس شهرستان دیر برای استراحت چند روزه ای به آغوش گرم خانواده برگشت و پس از اتمام مرخصی عازم جبهه گردید و در جبهه «خور عبدالله» مشغول فعالیت گردید و بعد از ۵۵ روز خدمت بر اثر اصابت خمپاره به سنگر ایشان، همسنگرش شهید گردید و او نیز بر اثر موج زدگی بیمار گردید و به خانه مراجعت نمود و با شروع سال تحصیلی در مجتمع آموزشی شهرستان تنگستان ثبت نام نمود و مشغول تحصیل گردید و در گردان تخریب ثبت نام نمود و پس از گذراندن دوره آموزشی در منطقه «مارد» مشغول خدمت گردید و پس از مدتی خدمت جهت دیدار چند روزه ای به خانه مراجعت نمود و پس از رفتن از مرخصی از مارد عازم جبهه مجنون می گردد و در مورخه ۲۹/۳/۶۷ در جزیره مجنون نامه ای برای پدر و عمویش جواد می فرستد که عمو جان به پدرم نگویید من در حال حاضر در جزیره مجنون در سنگر کمین هستم تا اینکه عملیات جزیره مجنون شروع گردید و در مورخه ۹/۴/۶۷ از طریق سپاه خور موج و بنیاد شهید شهرستان تنگستان شهادت نامبرده را به خانواده اش اعلام نمودند

وصیت نامه

وصیت نامه شهید

” ان الله الشتری من المومنین انفسهم و اموالهم بان لهم “

”الجنه یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون“

خدا جان و مال اهل ایمان را به بهای بهشت خریداری کرده آنهایی که در راه خدا کارزار می کنند پس می کشند و کشته می شوند .
«قرآن کریم»

بسم رب الشهداء و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله. شکر خدای را که توفیق یافتیم در راه مبارزه حق علیه باطل شرکت کنیم و آن چه را دارم در طبق اخلاص نهاده تقدیم ایزد منان کنیم و آن چه حسین و یارانش و تمام رزمندگان صدر اسلام پروانه وار دور آن می گشتند آن را باز یابیم یعنی شهادت. آیا کسی به خود اجازه می دهد که با چشم خود ببیند که جنایتکاران و متجاوزان دست به سوی اسلام و شرف و کشورش دراز کرده و قصد نابودی آن را داشته باشند و سکوت اختیار کند من اکنون می روم که با خدایم ملاقات کنم می روم تا آتشی که در درونم شعله ور شد خاموش نمایم من هم به جبهه جنگ می روم و خدای من بداند که هیچ موقع سنگر را خالی نمی نمایم اما باید از رهبرم امام امت حجت عصر خمینی بت شکن قدردانی کنم که مرا از سیاه چال ها و گرداب های روزگار که به سوی پرتگاه روانه بودند نجات داد و هادی و راهنمایم شد و تو ای هم‌رزم ، دوستم ، خود بهتر می دانی که این انقلاب به چه نحوه ای به پیروزی رسید گشته شدن علی اکبرها و علی اصغرها و حبیب بن مظاهرها بود خدای ناگردد بی تفاوت ننشینیم و دنیا را بر آخرت ترجیح ندهیم هیچ حزن و اندوهی به دل خود راه ندهید که ما پیروزیم.

دیگر عرضی ندارم ولی به مادرم بگویند که به داغ من گریه نکند چون من راه حق را تشخیص دادم.

والسلام

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار

حمید انبارکی

مصاحبه

مصاحبه با مادر شهید

س- ضمن سلام و خسته نباشید خودتان را معرفی نموده و نسبت خود را با شهید بزرگوار بیان کنید.

ج- اینجانب مریم جعفری مادر شهید حمید انبارکی هستم.

س- اخلاق و رفتار شهید چگونه بود؟

ج- وی فردی آرام و مظلوم بود و با دیگران دوست بود. او به پیر مردان و دوستان کمک می نمود. هم با جوانان و هم با بزرگسالان نشست و برخاست داشت.

س- از کودکی ایشان برایمان بگویید.

ج- در کودکی با مشکلات زیادی دست و پنجه نرم نمود و همه مشکلات را بدون آنکه بر زبان بیاورد تحمل می نمود تا کلاس پنجم در روستای انبارک مشغول به تحصیل بود و تا کلاس دوم راهنمایی در روستای شورکی ادامه تحصیل داد و پس از چند بار اعزام به جبهه ها در مجتمع آموزشی رزمندگان اسلام مشغول به تحصیل شد. حتی در مجتمع دوستی در کنارش بود که از پشتکوه بود او رنج ها را خود به جان می خرید اما دوستش را ناراحت نمی کرد یازده سال بیشتر نداشت که جهت آموزش نظامی وارد پادگان آموزشی قدس گردید وقت اعزام به جبهه حتی سن خود را در شناسنامه اش افزایش داده بود. به ورزش به خصوص فوتبال علاقه خاصی داشت و جز تیم پرسپولیس انبارک بود.

س- خبر شهادت ایشان چگونه به شما رسید؟

ج- از طریق اخبار رادیو شنیدم که دشمن در جزیره مجنون دست به حمله زده است. در حالی که در خواب بودم ندایی به من رسید که حمید تو به شهادت رسیده است در تیر ماه فصل تابستان بود که بعد از خواب دیدن درب حیاط که رو به طرف جاده اصلی باز می شد گشودم و بیرون در حیاط نشستم که پدرش از راه رسید به من گفت: که چرا اینجا نشستی گفتم: حمیدم به شهادت رسیده او که در حالت نا باورانه بود تعجب کرد! اما بعد به ما خبر دادند که حمید مفقودالآثر گشته است ولی در همان روزها نامه ایشان بدستمان رسید و از خواندن نامه متوجه شدیم که قبل از شهادت نامه را برای ما فرستاده است و همین که نامه را پست نموده حمله آغاز گردیده و ایشان مفقود گردیده است.

خاطرات

سجایای اخلاقی شهید

شهید بزرگوار گشاده رو و شاد بودند سختی ها را تحمل می کردند و آن را در ظاهر ابراز نمی کردند. دوستانش را دوست می داشت و هیچگاه دل آن ها را نمی شکست. با همه معاشرت و همنشینی داشت. در میدان ورزش دوست و همنشین جوانان بود و در مجالس سوگواری و عزاداری امام حسین (ع) همنشین بزرگسالان بود.

دیگران را به رفتن به جبهه تشویق می نمود و می گفت: امروز بر همه ما فرض است که جبهه ها را خالی نکنیم و خود در وصیت نامه اش توضیح داده بود که با شهادت می خواهم به معشوقم برسم.

بسیار دوستدار کارهای هنری بود و علاقه خاصی به نقاشی داشت از دفتر خاطراتی که از او به جای مانده است آثار هنری (نقاشی) فراوانی از او به یادگار است. در مورد جبهه می گفت: جبهه ها را خالی نگذارید. و در عملیات مجنون از قول دوستانش رشادت ها و دلیری های فراوانی را از خود به جای گذاشته بود. او می گفت: دشمن به حال ملت خود رحم نمی کند ما انتظار ترحم از آن ها داشته باشیم؟ او در تمامی فعالیت های مذهبی و دینی چه در روستا و چه در جبهه فعالیت چشمگیری داشت.

شعر در مقام شهید

یکی سر ندارد یکی رو گرفت یکی دست را روی پهلو گرفت

و شعر خرابات ها یک بغل شلمچه، بیابان، شلمچه، غزل

برایت غزل هام ناخوانده اند که در خاک سرخ تو جا مانده اند

اینجا رسیدیم، اینجا کجاست؟ چه خاکی، عجب آسمان بی ریاست

رسیدیم ای مثنوی ایست! ایست! و چشمم دوباره، شلمچه گریست

بیابانی از جنس مردان عشق بیابید اینجاست میدان عشق

(برگرفته از ماهنامه تربیت، شاعر: سید محمود وحید موسوی)



سامانہ جامع سرداران و دوہزار ششمیہ استان بوٹھر